بسم الله الرحمن الرحيم

# حكم تعليم در تمامی مراحل

سؤال اين است كه حكمی كه روي عنوان تعليم آمده و در آموزش مؤثر است و در دوره‌های قديم جزء نقش‌های معلم به شمار می‌آمده، آيا شامل مراحل ديگري است یا نه؟ چون در سابق خود معلم عملاً برنامه‌ریز و هدایت‌کننده و راهنما بوده و انتقال مفاهيم را هم انجام می‌داده؛ سؤال این است که آیا احکام و خصوصیات شرعی شامل برنامه‌ریزی و سایر مسائلی که برای معلم یا تعلیم گفته شده و زمانی در یک شخص جمع بود و یک فعالیت به حساب می‌آمد می‌شود یا نه؟

## تحول مفهومي در عناوين و واژه‌های شرعي

در این بحث به‌اختصار راجع به تحول مفهومي در عناوين و واژه‌های شرعي به چند نكته اشاره می‎كنيم و مهم‌ترین نكته اين است كه تحول مفهومي در عناوین و واژه‌های شرعی بر دو قسم است:

1. تحول در عرضيات مفهوم؛
2. تحول در ذاتيات مفهوم؛

در اينجا كاري به عرضي و ذاتي كه در منطق آمده نداريم. می‌بینیم كه يك مفهومي در زمانی بر شخصي اطلاق می‌شده و الان تغيیراتي در آن ايجاد شده مثل قضاوت، تعليم يا كتاب که زماني مكتوب بين الدفعتين بوده و الان خيلي فرق كرده و احتمالاً به نسخه‌های الكتريكي و مانند این‌ها هم كتاب گفته می‌شود و در آستانه اين نوع اطلاقات جديد است و مفاهيم ديگري كه در آستانه تغيير آن هستيم.

### محل بروز و ظهور تحولات

از يك جهت اين تحولات در عرضيات و خارج از هسته اصلي معنا است و تحولاتي نیز در هسته معنا اتفاق می‌افتد. اگر دقت بكنيم با ارتكازات خودمان يعني ارتكازي كه از لغات زمان گذشته به دست می‌آوريم، می‌توانيم بفهميم كه هسته اصلي معنا اين امر است و بقيه جزء عرضيات بوده و دخالتی در مفهوم ندارد. جزء اموري بوده كه پيرامون مفهوم گرفته بوده و به نظر می‌رسيده كه ربطی به مفهوم دارد ولي وقتي دقت می‌كنيم می‌بينم كه جزء عرضيات بوده و دخالتي در معنا ندارد و به نظر می‌آيد كه مثل قاضي و معلم و این‌ها تا اين اندازه كه می‌گوييم از همین قسم باشد، اگر دقتی شود قاضي يعني كسي كه «يُصدَر الحكم لفصل الخصومه» منتهي هميشه این‌طور بوده كه كسي كه حكم صادر می‌كرده همان كسي بوده كه ادله را زیرورو می‌كرد و مشاهده و بررسي می‌كرد؛ اين يك واقعه خارجي بوده كه ممكن است به نحوي تصور می‌شده كه در حوزه معنا هم قرار دارد، ولي حقيقت اين است كه وقتي انسان در فضاي لغات زمان گذشته برود و دقت بكند، می‌فهمد كه هسته اصلي موضوع «يصدر الحكم لفصل الخصومه» است اما اينكه «يصدر الحكم لفصل الخصومه» همین است که خود او بررسي كرده و ديده يا ادله را مستند كرده و كارهايي كه امروزه داديار انجام می‌دهد. درست است كه آن زمان همه این‌ها باهم بوده و وقتي قاضي گفته می‌شد بر اساس يك تصور اوليه به ذهن می‌آيد كه همه این‌ها را دارد ولي با دقت می‌بینیم که در لغت و ارتكازات يك هسته اصلي دارد كه تحول در آن اتفاق نيفتاده بلكه در عرضيات آن اتفاق افتاده يعني اين به خاطر امور خارجي بوده كه همراه و پيرامون اين هسته بوده و بر اساس پيشرفت و تحول نظام قضائي نقش‌های عرضي و زائدي كه باهم بوده از هم جدا شده است.

اين يك نوع است كه البته بايد انسان در اينجا اطمينان داشته باشد يعني با مراجعه به لغت و قرار گرفتن در فضاي لغت آن زمان، اگر توانست هسته اصلي معنا را پيدا بكند، آن‌وقت می‌تواند تشخيص دهد كه تحولات بعدي عرضي است يا ذاتي، خيلي جاها می‌شود فهميد كه این‌ها عرضيات است و اين لفظ مختص به آن عنوان است و ساير چيزهايي كه آن زمان با اين بوده در معنا دخيل نبوده، بلكه برحسب اتفاق خارجي این‌ها باهم اتفاق می‌افتاده و معيت و مصاحبت بامعنا داشته نه دخالت در معنا و مفهوم.

این ‌یکی از كارهايي است كه اطمينان می‌خواهد و يكي از كارهاي حساس فقيه، لغت‌شناسی است كه خيلي كار حساسي است.

#### نکته اول

قسم اول تحول، در مفهوم نيست، يعني اگر ما بتوانيم هسته اصلي را با اطمينان پيدا كنيم، تحول در ذاتيات و مفهوم حقيقي نيست. ما يك مفهوم حقيقي دقي داريم كه اتفاقي در آن نيفتاده، يك مفهوم برداشتي استنباطي هميشه وجود دارد، مثلاً وقتي گفته می‌شود فرزند، ذهن انسان به كسي می‌رود كه با عمل ويژه‌اي و با شكل خاصي از مجامعت، انتصاب به او پيدا كرده اما اگر اين فرزند با عمل مجامعت نباشد، بلكه از طريق لقاحي باشد كه از پدر و مادر است، اين هم فرزند است ولو اينكه طريقه خاص در اينجا نبوده گر چه وقتي به ذهن می‌آيد كه از فرزند مجراي خاص متولد شده باشد، اما وقتي دقت بكنيم و در فضاي دقیق مسئله برويم، می‌بينيم كه هسته اصلي چيزي است و همه این‌ها جزء عوارض و حواشي و امور حافه به آن معنا بودند و تحول زمان اين امور حافه و حواشي را تغيير داده و نه سلب و حقيقت معنا را. اين يك قسم است كه به نظر مي‌آيد در اينجا تحول مفهومي به معنای دقيق اتفاق نيفتاده، بلكه تحول در عرضيات و امور حافه بالمعنی اتفاق افتاده است.

#### نکته دوم

نكته بعد اینکه اين تحول مفهومی، تحول در زندگي و واقعیت‌های خارجي و حواشي و پيرامون معنا و مفهوم است. اصولاً اين مفاهيم يك حاشيه دارند و اين اتفاق هم در میدان پیرامونی آن‌ها اتفاق افتاده اما به لحاظ حكمي، هسته اصلي و معناي حقيقي، موضوع احكام است.

### نتیجه

بنابراين احكام تابع موضوع اصلي و هسته حقيقي است و آن حكم به حواشي و پيرامون آن ربطي نداشته و حواشي و مسائل پيرامون به لحاظ لفظي داخل در اين موضوع نيست و لذا اگر ما اين دو نكته به خصوص نكته دوم را بپذيريم كه بيان حكم قضيه هست؛ يعني جاهایي كه تشخيص بدهيم هسته اصلي اين است و معناي حقيقي اين بوده و بقیه همه نقش‌هاي عرضي بوده كه در پيرامون معنا قرار داشته نه در خود ذات معنا، احكام شرعي همه در هسته اصلي معنا مي‌آيد و ساير بخش‌ها از دايره احكام بيرون مي‌رود، اين حكم قطعي است. پس اگر در قضا به اينجا رسيديم كه قضا همان اصدار الحكم لفصل الخصومه يا انشاء الحكم لفصل الخصومه می‌باشد، ساير مقدماتي كه زماني خود قاضي انجام مي‌داده و در قضا و حكم او هم دخالت دارد و امروز ديگري انجام مي‌دهد آن‌ها از معنای قضا بيرون است و لذا احكامي كه براي قضا ذكر شده يا شرايطي كه براي قاضي ذكر شده، فقط براي فردي است كه «انشاء ‌الحكم لفصل الخصومه» مي‌كند، اما داديار و ديگران شامل اين حكم نيستند، مگر اينكه از راه ديگري يك حكمي برايشان پيدا كنيم.

سؤال: اگر جايي حقيقت شرعيه باشد به چه نحو است؟

جواب: بله اگر جايي حقيقت شرعيه را پيدا بكنيم و اطمينان پيدا بكنيم كه شارع اصطلاح خاص خود را دارد آن‌وقت بايد از فضا و گفتمان شارع آن هسته را پيدا بكنيم.

سؤال:...؟

جواب: كلمات شارع حتماً بايد بررسي شود، اگر حقيقت شرعيه نداريم، بايد به‌عنواني كه خود شارع هم از اصحاب لغت است به لغت مراجعه کنیم و اگر جايي هم حقيقت شرعيه باشد، بايد با حيث خاصي به آن مراجعه بكنيم.

من در جهت بيان همه ملاک‌ها و معيارهاي پيدا كردن آن نيستم و اگر بخواهيم بگوییم، خود آن داستان ديگري است و قطعاً مراجعه به خود آيات و روايات در كشف معناي حقيقي مؤثر است، چراكه شارع، احد من العرف عربي و متكلم به آن لغت بوده يا در جاهايي در عرف خاص شرعي عضويت دارد.

درهرحال علاوه بر مراجعه به لغت مراجعه به واژه‌هاي شرعي و كاربردهاي شرعي بي‌ترديد خيلي مؤثر است البته در اينجا بحث‌های كه ايذوكس... و این‌ها دارند بحث‌های خيلي مهمي هم هست که جاي خود دارد، اصولاً يك ايده اين است که همه واژه‌هایي كه در عرف و لغت يك معنايي دارد، وقتي كه در يك گفتمان ويژه‌اي يعني در گفتمان شرعي قرار مي‌گيرد در آن گفتمان همه این‌ها بار خاصي پيدا مي‌كنند، منتهي حد و حدود اين، داستان ديگري دارد. در اينجا طرح موضوع مي‌كنم.

#### نظریه ایذوکس

يك ادعايی وجود دارد كه احتمالاً ايذوكس (دانشمند ژاپني) دارد و کمابیش هم در برخي از بحث‌های جديد هرمنوتیک مي‌آيد این است كه لغات و چيزهايي كه در عرف عام وجود دارد، اگر به صورت نظام‌مند در يك عرف خاصي قرار گرفت، مثلاً در قرآن، در روايات، در گفتمان شرعي كه شد، معمولاً اين واژه‌ها يك بار جديدي پيدا مي‌كنند.

##### بررسی نظریه ایذوکس

اگر اين نظريه درست باشد، يك چيزي نزديك حقيقت شرعيه می‌شود كه در علم اصول داشتيم. در اصول بحث مي‌شود كه آيا ما حقيقت شرعيه داريم يا نداريم؟

گاهي ممكن است داشته باشيم و گاهي نداشته باشيم كه معمولاً مي‌گويند مبنای علم اصول و اجتهاد ما این است که حقيقت شرعيه دليل و قرينه مي‌خواهد و الا الفاظ براي معاني كه در عرف عام به كار مي‌رود وضع‌شده‌اند و ما بايد حمل بر آن معاني بكنيم. الفاظ و واژه‌هایي كه در لسان شرع مي‌آيند، به‌عنوان موضوعات و متعلقات احكام، تابع قوانين تفهيم و تفهم و تفاهم عرفي است، احكام شرع بر آن‌ها بما لها من المعاني وضع مي‌شود، اين يكي از ده بیست فرض از پیش‌فرض‌های اصول ما است كه به چيزي كه عند العرف و العقلاء‌ بما لها من المفاهيم است، احاله مي‌شود.

منتهي يكي از شبهه‌هايی كه براي اين وجود دارد به اصطلاحات قديم همان بحث حقيقت شرعيه بوده كه احتمال مي‌دهيم كه این‌ها حقيقت شرعيه داشته باشد و معاني جديدي پیدا كرده باشد.

در اعصار جديد و بحث‌های هرمنوتیک شبهه‌اي پيش مي‌آيد كه اگر اين الفاظ در گفتمان خاصي به كار رود فضاي آن گفتمان و آن جو واژه‌ها را تكان مي‌دهد و تغييراتي در اين مفاهيم ايجاد مي‌كند كه اگر ما آن تغييرات را جدي بگيريم نمي‌شود به لغت مراجعه كنيم، آن‌وقت هم راه كشف آن فرق مي‌كند و هم سختي‌هايي پيدا مي‌شود، حق قضيه را بايد در جاي خود بحث كرد.

فرض مي‌گيريم كه اصل همان مفاهيم عرفي و عقلائي است و براي شناخت آن‌ها مراجعه به لغت و لسان شرع مي‌شود، در جهتي كه خود شارع هم احد من العقلاء است و در گفتمان عربي آن زمان موضوع فهم معاني است.

اين یک قسم است و به نظر مي‌آيد مثل معلم هم همين وضعيت را دارد. اگر دقت بكنيم و در فضاي عربي معلم برويم، معلم يعني كسي كه واسطه انتقال مفاهيمي است.

ديگر اينكه براي انتقال مفاهيم نياز به مقدماتی است و بايد يك سياستي باشد، قواعدی مي‌خواهد، متني لازم دارد و بايد محتوایي آماده شده باشد و روش‌هایی بايد به كار گرفته شود. همه این‌ها امور حافه به تعليم است نه اينكه در سلب و اصل معنا دخالت داشته باشد و لذا احكام متعلق به هسته اصلي است و تعليم يعني انتقال مفاهيم و معلم، يعني كسي كه واسطه انتقال معانی و مفاهيم است.

##### نتیجه

بنابراين سیاست‌گذار و برنامه‌ریز و تدوین‌کننده متن و آماده كننده تكنولوژي كه از آن استفاده مي‌شود هیچ‌کدام تعليم نيست و كسي كه اين كارها را می‌كند معلم نيست. گر چه همه این‌ها مقدمات تعليم است و گرچه زمانی همراه معلم بود، در ابتدا وقتي معلم گفته مي‌شد، فردي با آن خصوصيات به ذهن مي‌آمد، ولي وقتي دقت بكنيم و در فضاي ارتكازات عقلا برويم مي‌بينيم كه این‌ها جزء‌ زوائد و از عرضیات است و كنار مي‌رود چيزي كه باقي مي‌ماند فعالیت برای انتقال مفاهیم است و احكام هم تابع همان مي‌شود؛ يعني وقتي كه می‌گوییم تعليم الكتاب راجح يا واجب يا مستحب یعنی فعالیتی که انتقال مفاهیم ایجاد می‌کند و جزء ‌اخيري كه با وجود و فعاليت او اين عمل محقق مي‌شود نه كساني كه دخيل در این هستند که اين عمل درست انجام شود و ولو به وسایل و مقدمات نقشي دارند.

وقتي مي‌خواهيم حكم چيزي را معلوم بكنيم، مثلاً برنامه‌ریزی آموزش قرآن، وقتي كه مي‌خواهيم حكم برنامه‌ریزی آموزش قرآن را بدانيم، يك راه تعيين آن، ‌اين است كه طبق عنوان معلم و تعليم که در دهها روايت خوانديم كه مي‌گويد **«خِيَارُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَ عَلَّمَهُ»**[[1]](#footnote-1) بگوييم تعلم یعنی باید برنامه‌ریزی هم كرد و آن را هم مي‌گيرد، يك راه هم تنقيح مناط و راه دیگر ادله عامه هست.

#### دایره شمول ادله وجوب يا رجحان تعلیم

سؤال اين است كه آيا سیاست‌گذاران و برنامه ريزان و زمینه‌سازانی كه در تعليم نقش دارند، مشمول ادله وجوب يا رجحان و استحباب تعلیم هستند يا نيستند؟

در تحليل مسئله مي‌گفتيم زماني نقش‌ها جمع بوده، ولي امروزه نقش‌ها متفاوت است، در مقام پاسخ به اين سؤال ممكن است بگویيم آن‌ها مشمول حكم استحباب و وجوب و رجحان هستند؛

سه دليل مي‌شود براي اين ذكر كرد:

##### دليل اول

دليل اول اين است كه بگوییم كه آن عناوين عيناً اينجا صادق است، يعني تعليم بر عمل سیاست‌گذاران و برنامه‌ريزان صادق است و صدق معلم مي‌كند كه اين بحث‌ها براي جواب اين است. می‌گوییم اين تحول مفهومي كه اتفاق افتاد، تحول در عرضيات مفهوم هست و ذات مفهوم همان آموزش و فعاليت مستقيمي است كه شخص در برابر متعلم قرار مي‌گيرد، البته در برابر ممكن است با توجه به تکنیک‌های الان توسعه‌اي در آن ايجاد شده باشد اما كساني كه مقدمات انتقال مفاهيم را ايجاد مي‌كنند تعليم نيست، آنچه براي زمینه‌سازی انتقال مفاهيم است كه برنامه را آماده مي‌كند، سیاست‌گذاری مي‌كند، متن را مي‌نويسد و يا نرم‌افزار آن را آماده مي‌كند، آن معلم نيست، بلکه هسته اصلي و بخش اصلي معنا انتقال مفاهيم بالمباشره است و كسي كه زمينه انتقال مفاهيم را آماده مي‌كند و خود او انتقال كننده نيست و بالمباشره به اين عمل دست نمي‌زند از هسته معنا خارج است ولو اینکه یک وقتی با هم بودند مثل بحث قضا و لذا همه روايات و ادله‌اي كه مي‌گويد «**خَيْرُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَ عَلَّمَه‏»[[2]](#footnote-2)** و يا «من علم ولده مثلا كذا» علم كسي است كه خود او به عمل انتقال سازی مفاهيم دست زده و هسته اصلي است، ممكن است كه همه اين كارها را يك زماني معلم انجام مي‌داده يا ابتدا معلم كه مي‌گفتيم يعني كسي كه در حجره‌اي نشسته و همه اين كارها را انجام مي‌دهد اما آنها هسته اصلي نيستند و عرضيات معنا بودند.

###### پاسخ دلیل اول

زماني هست كه تحول مفهومي در ذات و سلب معنا اتفاق مي‌افتد که قسم دیگری می‌شود و اقسامي دارد:

* گاهي مفهوم تحول یافته که با مفهوم قبلي تباين دارد؛ يعني مفهوم تازه‌اي به وجود آمده است، اين يك قسم است كه اگر جايي کسی اين را بفهمد خيلي قضيه روشن است.
* گاهي سعه و ضیق پيدا می‌کند، يعني تحولي كه در ذات معنا دارد با معنای جدید، سعه و ضیق دارد؛
* يا اينكه عام بوده و امروز خاص شده او بالعكس مثل همين كلمه فقه كه اگر بگوییم «يتفقه في الدين» يعني به‌طورکلی شناخت معارف بوده و امروز از آن معناي عامي كه داشته ذيق پيدا كرده؛
* گاهي هم معناي خاص داشته كه امروز معناي عام پيدا كرده، آن‌هم در مواردي ممکن است پيدا بشود اين تحول مفهومي هم اگر اتفاق افتاده باشد كه مصاديق و بحث‌های زيادي دارد و چون خارج از بحث است اشاره نمي‌كنم اما اگر چنين چيزي هم اتفاق افتاده باشد، بايد برگرديم به معنايی كه در زمان صدور مبنا بوده و آنچه بعد اتفاق افتاده ارزشي ندارد.

مفهوم تعليم نسبت به برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری و امثال آن از قسم اول هست، كسي كه سیاست‌گذاری می‌كند مثلاً در شوراي عالي آموزش‌وپرورش يا در سازمان برنامه‌ریزی درسي است يا مدير است، آنها از عرضيات مفهوم است، ممكن است كه در حوزه ذاتيات معلم، تحولاتي رخ داده باشد در يك جاهايی شك پیدا مي‌كنيم.

شبهه‌ مفهوميه

يكي از شبهه‌هاي مفهوميه در اصول، جایي است كه نمي‌توانيم ذاتي و عرضي بودن مفهوم را تشخيص بدهيم؛ در معلم حداقل در جاهایي تحولاتي پيدا كرده كه چند مورد را عرض مي‌كنم:

مثلا معلم كسي هست كه به‌واسطه نوار يا سي‌دي درسي را داده كه جاي ابهام و ترديد زيادي هست حتي اگر انتقال سازي مفاهيم را در نظر داشته باشيم؛

آيا بالمباشره شرط است يعني روياروي و چهره به چهره يا آموزش‌هایی كه چهره به چهره نيست كه آن هم يكي به صورت نوار و سي‌دي هست و يكي هم با تكنولوژي‌هاي جديد به صورت مستقيم هست؛ مثل آموزش‌هاي مجازي كه به صورت مجازي در كلاس حاضر مي‌شود و در كنفرانس شركت مي‌كند يا غیرمستقیم است؛

آيا این فقط آموزش چهره به چهره و مستقيم را در برمی‌گیرد يا اينكه بالواسطه را هم در بر می‌گیرد كه بالواسطه هم دو قسم هست بالواسطه‌اي كه زنده نيست يا زنده و همزمان هست مثل آموزش مجازي و ويدئو كنفراس مثل اينكه همزمان در كلاس نشسته.

آيا در هسته اصلي چهره به چهره بودن دخالت دارد؟ يا اينكه در آن زمان مصداق نداشته كه فردي جایی بنشيند و همزمان مثلاً در كنفرانسي در آمريكا هم شركت بكند و حرف‌هاي او را بشنود و يا اينكه در يك كلاسي در فلان دانشگاه حضور داشته باشد ولي غير چهره به چهره و به‌واسطه ابزار و وسايلي كه هست، اين نبوده و الان پيدا شده است، احتمالاً به اين معلم مي‌گويند مخصوصاً در جايی كه مستقيم باشد همين زمان اگر فردي در اتاقي در آن‌طرف نشسته باشد صدق مي‌كند، اما اگر اين فاصله هزار فرسخ بشود ولي همزمان اين منتشر بشود اين تحول چيز جديدي هست كه پيدا شده كه احتمالاً در هسته هم تحولي پيدا شده باشد.

###### سؤال

سؤال اين است كه آيا تحولي در ذات معنا ايجاد شده يا اينكه ذات معنا يك چيز عامي بوده و آن يك شكلي از ذات بوده كه در آن زمان وجود داشته و اگر اين شكل در همان زمان هم وجود داشت به آن معلم مي‌گفتند؟

در واقع سؤال اين است كه اين تحول مفهومي است يا نه؟

###### پاسخ

ممكن است، بگوییم تحول مفهومي نیست و شکل عوض شده و درواقع حالت چهره به چهره هم جزء عرضيات مفهوم بوده در جاهايي روشن هست كه جزء ‌عرضيات هست، مانند سیاست‌گذاری و امثال این‌ها و در جاهايي معلوم هست كه به تباين يا به توثيق ذات معنا عوض شده است

جاهايي هم مرزهاي اجمال و ترديد هست، مثل همین‌جا، البته اينجا ممكن است وسايلي كه به‌طور مستقيم پخش مي‌كنند بگویيم ظاهراً بر اين صدق مي‌كند يعني در هسته معنا دخالت ندارد و تحول در خارج معنا است ولی اصل معنا انتقال سازي هست كه اگر بالمباشره هم باشد، بالمباشره چهره به چهره منظور نيست ولو همزمان هست؛

اما در جايی كه همزمان نباشد مثلاً نوار كسي را گوش مي‌كند، آيا گوش كردن نوار آن احكام را دارد؟ آيا حقوقي كه براي معلم وجود دارد براي كسي كه نوار او را گوش كردي ثابت است يا ثابت نيست؟

اينجا مقداري سخت‌ هست كه بگوییم در ذات معنا دخالت نداشته حتي معنا اين شق نواري را هم مي‌گيرد، اجمال دارد و خيلي دقيق نمي‌شود بيان كرد. اين يك قسم هست؛

قسم ديگر اين هست كه بالمباشره يا غير مباشره باشد، غير مباشره هم مستقيم باشد يا غیرمستقیم، اين يك قسم است؛

قسم ديگر بحث هدایت و راهنمایی است كه استاد گاهي مي‌نشيند و القاء مي‌كند و گاهي حالت کارآموزی و کارورزی و كنفرانسي دارد و بر كاري كه آنها انجام مي‌دهند نظارت مي‌كند این‌ها را هم در بر مي‌گيرد يا نه؟ ظاهراً انتقال مفاهيم از عرضيات است يعني انتقال مفاهيمي كه مي‌گویيم نه به معناي امروزي كه انتقال مفاهيم را مقابل آنها قرار بدهيم، آن يك معناي عامي دارد يعني كاري بكند براي اينكه استعدادهاي او شكفته بشود و لذا باید هسته معنا يك مقدار دقيق‌تر شود و به نظر مي‌آيد كه با ارتكازات لغت عرب هم اين سازگار باشد و از این جهت تعليم غير مباشري، تعليمي كه با روش‌های سقراطي و كنفرانسي و كارورزي و كارگاهي انجام بگيرد به نظر مي‌آيد كه آنها عرضيات معنا هستند و معنا مي‌تواند آنها را در بربگیرد كه تفصیل بحث را بعد عرض می‌کنیم.

سؤال: ؟

جواب: انتقال مفاهيم به معناي خاصی که امروز مي‌گيريم در مقابل شقوق ديگر قرار مي‌گيرد ولي چيزي كه در هسته اصلي اينجاست، انتقال مفاهيم يعني زمینه‌سازی براي اينكه اين را دريافت بكند چيزي كه خود او هم بداند اگر خود او نداند و با كار او چيزي از اين ياد بگيرد به اين تعليم نمي‌گويند، گاهي فرد جاهلي از انسان سؤالي مي‌پرسد و يك چيزي براي انسان كشف مي‌شود اينكه تعليم نيست حتماً آن شخص بايد بداند، آگاهانه نقشه‌اي ريخته كه او بفهمد انتقال مفاهيم به اين معنا هست؛ ‌اين بحث دامنه وسيعي دارد و در جاي ديگر مي‌پردازيم. باملاحظه اين بحث‌ها كه گفتيم سیاست‌گذار، مدير، برنامه‌ریز آيا به این‌ها معلم اطلاق مي‌شود يا نه كه گفتيم نه. هسته ذاتي چيزي است كه این‌ها خارج از آن هسته هستند و بحث‌های ديگري كه به روش‌های تعليم بر‌مي‌گردد، تعليم مستقيم و غیرمستقیم، استشعاري و غير استشعاري، رسمي و غیررسمی كه برخي از این‌ها را من توضيح ندادم ولي اين تقسيمات را هم دارد تعليمي كه انجام مي‌دهد ولي آگاهانه و برنامه‌ریزی‌شده نيست، رسمي است يا غیررسمی،‌ مباشري است يا غير مباشري،‌آلات و ابزار استفاده می‌شود يا نه از روش‌هاي نويني مثل كنفرانس و این‌ها استفاده مي‌كند، آيا آنها تعليم هست يا نه؟ فی‌الجمله تا حدودي اطراف قضيه را روشن كرديم؛ و صلی‌الله علی محمد و آله الاطهار

1. - وسائل الشيعة، ج‏6، ص: 167. [↑](#footnote-ref-1)
2. - مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، ج‏4، ص: 235. [↑](#footnote-ref-2)